

قصده سفر در شب آسمان داشت
در دست خود یک سبد کهکشان داشت
در فصل مرطوب باغ نگاهش
یک دامن آلاله و ارغوان داشت
او را نشانی چه پرسی که از زخم
در عمق پیشانی اش یک نشان داشت
مثل محبت، دلش مهربان بود
خشمی چو دریا اگر بی کران داشت
ای کاش می شد بدانم به ناورد
آن مرد ایمان چه در بازوان داشت
قصده سفر در شب آسمان داشت
در دست خود یک سبد کهکشان داشت
یا از چه رو گریه می کرد وقتی
سر در تنور فروزان نان داشت
قصده سفر در شب آسمان داشت
در دست خود یک سبد کهکشان داشت
افسوس، او را ندانستم، افسوس
او را که در بیکران آشیان داشت